



Sheikh Mohammad Hassan Vakili

حدیث شناسی علامه مجلسی و علامه طباطبائی

با تامل در دو حاشیه بر بحار الانوار

تاریخ انتشار: پنجشنبه ۱۲ جمادی الثانیہ ۱۴۳۶

مُعْجِزَاتُ الْعَالِمِ

کارنامه عملی مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله علیه نشان می‌دهد ایشان در تتبع در احادیث تلاش‌هایی نموده‌اند که به ندرت در میان علمای شیعه چنین تلاش‌هایی انجام شده است و نسبت دادن ایشان به قلت تتبع از قلت تتبع است.

معظم له در دو حاشیه مزبور نه نسبت اشتباهی به کسی داده و نه اهانتی به کسی کرده بودند و اساس انتقادات منتقد محترم ناشی از سوء برداشت از فرمایش ایشان بود.

فهرست

- ۱- مقدمه
- ۲- حاشیه اول:
- ۳- نقد و بررسی
- ۳.۱- نکته اول:
- ۳.۲- نکته دوم:
- ۳.۳- نکته سوم:
- ۳.۴- نکته چهارم:
- ۳.۵- نکته پنجم:
- ۳.۶- نتیجه:
- ۴- حاشیه دوم:
- ۵- نقد و بررسی:
- ۶- تتبعات حدیثی مرحوم علامه طباطبائی
- ۷- تتبعات حدیثی مرحوم علامه مجلسی
- ۸- علامه طباطبائی و علم رجال
- ۹- نتیجه

مقدمه

یکی از محققین محترم چندی پیش در یادداشتی از دو حاشیه از حواشی حضرت علامه طباطبائی رضوان الله علیه بر بحار الأنوار انتقاداتی نموده و از آن نتیجه گرفته‌اند که برخی حواشی مرحوم علامه نشان «قَلَّتِ تَتَّبَعُ در موارد مکتوب طائفه» و «عَدَمِ إِحَاطَةٍ وَ قَلَّتِ تَتَّبَعَاتِ نَقْلِي وَ حَدِيثِي» است و «ای بسا که آن مرحوم آزمودگی بسنده نیز در عیارسنجی دانشورانه میزان اعتبار مآثورات و داوری درباره پایه صحتِ اِنْتِسَابِ روایات نداشته است»

و «پندار و توقعِ خامِ برخی از عُشَاقِ آن مرحوم مبرور در دفاع از این حواشی که به دریغاگوئیهایِ افراطی پرداخته‌اند مبتنی بر آن بوده که در همین تعالیق و حواشی موجود به دیده تحقیق ننگریستند» و نیز نتیجه گرفته‌اند که مرحوم علامه طباطبائی، مرحوم علامه مجلسی رضوان الله علیهما را «موردِ جَسارت و إِهَانَت» قرار داده و «بی ملاحظه و بی پروا از «شِرْکِ ظَاهِر» - و نه حتّی شِرْکِ خَفِی - شیخ الإسلامی چون علامه مجلسی سُخَن گفته‌اند».

برخی از اعزّه که به دنبال سنجش عیار نقدهای منتقد محترم بودند، گفتند که اگر به نظر شما این انتقادات وارد نیست، توضیحی پیرامون آن بدهید و لذا نگارنده به اجمال این چند سطر را در بررسی یادداشت مذکور قلمی نموده است.

نگارنده ابتداءً به بررسی کوتاه دو حاشیه مزبور و سپس به بررسی نسبت‌هایی که به مرحوم علامه داده شده و نتایجی که از یادداشت گرفته‌اند، می‌پردازد.

پیشاپیش تقاضا می‌کنم که خوانندگان محترم متن کامل یادداشت مزبور را به طور کامل از این نشانی مطالعه نمایند تا قضاوتشان منصفانه‌تر و دقیق‌تر باشد.

حاشیه اول:

متن فرمایش مرحوم علامه مجلسی چنین است:

بيان لا ريب في أن خالق الأجسام ليس إلا الله تعالى و أما الأعراض فذهبت الأشاعرة إلى أنها جميعا مخلوقة لله تعالى و ذهبت الإمامية و المعتزلة إلى أن أفعال العباد و حركاتهم واقعة بقدرتهم و اختيارهم فهم خالقون لها. «۱» و ما في الآيات من أنه تعالى خالق كل شيءٍ و أمثالها فإما مخصص بما سوى أفعال العباد أو مؤول بأن المعنى أنه خالق كل شيءٍ إما بلا واسطة أو بواسطة مخلوقاته و أما خلق عيسى ع فذهب الأكثر إلى أن المراد به التقدير و التصوير و يظهر من الخبر أن تكون الهيئة العارضة للطير من فعله على نبينا و آله و عليه السلام و مخلوقا له و لا استبعاد فيه و إن أمكن أن يكون نسبة الخلق إليه لكونه معدا لفيضان الهيئة و الصورة كما تقوله الحكماء و كذا السامري و سيأتي تمام القول في ذلك في كتاب العدل إن شاء الله تعالى. (بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۴۸)

مرحوم علامه طباطبائی در حاشیه آن فرموده‌اند:

أما المعتزلة فهم لا يبالون بامثال هذا الشرك الظاهر و أمّا الإماميّة فهم تبعه أئمة أهل البيت عليهم السلام و حاشاهم عن القول بذلك و انك لا تجد حتّى في خبر واحد صحيح منهم القول بأن مع الله الخالق لكل شيء خالقا آخر لا لذات و لا لفعل بالمعنى المتنازع فيه و هو الایجاد؛ بل الاخبار المتكاثرة یصرح بخلافه.

منتقد محترم در نقد این حاشیه حضرت علامه طباطبائی قدس سرّه چهار نکته را بیان کرده‌اند:

۱. «علامه طباطبائی بنا دُرُستِ إسنادِ پیشگفتۀ مجلسی را به إمامیه برتافت و با این مُدّعا که إمامیه پیروانِ أئمةِ أهلِ بیت اند و ...، قولی را به ایشان نسبت داد که مُراجعه به آثارِ بزرگانی چون مُفید و مُرتضی و ... آن را پُشتیبانی نمی کند» «و حق آنست که مجلسی بزرگ را - قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العزیز - در آنچه به إمامیه إسناد فرموده است، حَطّائی دست نداده است».

۲. روشن است که از این فرمودۀ مُفید و مجلسی و أعاضمی که همسخن و هم‌رای ایشان اند، و البتّه با تحلیل خود ایشان، نه شرک در ذات حاصل می آید، نه شرک در صفات.

۳. علامه طباطبائی أعاضمی چون مُفید و مُرتضی و مجلسی را بی ملاحظه و بی پروا به «شُرکِ ظاهر» - و نه حتّی شُرکِ حَفّی - نسبت داده است!!! «شُرکِ ظاهر» یعنی شرکی چون شرک «عزبهای عامی بُتِ پَرستِ عَصِرِ جاهلی؟! اَبوسُفیان؟! اَبولَهَب؟! هُنْدِ اَکَلَهُ الأکباد؟!»

۴. کسانی که متوقع بودند که این حواشی با این اهانتها طبع شود پندار و توقّعی خام داشته و نابردباری و اعتراض مخالفان علامه در واکنش به چنین اهانت و پرخاشی، البتّه دور از انتظار نیست.

نقد و بررسی

نکته اول:

اساس همه این اعتراضات همان اعتراض اول است. منتقد محترم پنداشته‌اند که مرحوم علامه طباطبائی چیزی را از امامیه نفی کرده‌اند که جمعی از امامیه چون شیخ مفید و سید مرتضی واقعاً به آن معتقدند و ایشان به علت قلتِ تتبّعات نقلی از آن بی‌خبر بوده‌اند. وانگهی مرحوم علامه این اعتقاد را شرک ظاهر هم نامیده‌اند و این اهانتی بس بزرگ است.

اولاً باید دانست که بی‌اطلاعی حضرت علامه از رأی مفید و سید مرتضی به هیچ روی قابل پذیرش نیست؛ زیرا اصغر طلاب نیز از این گرایش متکلمان امامیه پیش از عصر خواجه نصیر و رواج حکمت مشاء مطلع هستند. این نظر نظری است بسیار مشهور و مرحوم علامه در مواضع مختلفی از میزان به نقد آن پرداخته‌اند.

آیا واقعاً منتقد محترم می‌پندارند که مرحوم علامه «تصحیح اعتقادات الامامیه» را نخوانده‌اند یا اول مفسر جهات تشیع از گرایشهای کلامی تفسیر «تبیان» و «مجمع البیان» بی‌اطلاع بوده‌اند؟! چنین گمانی در حق فضلا مبتدی نیز روا نیست.

ثانیاً به گمان حقیر تمام مشکل از تأمل نکردن در عبارت دقیق مرحوم علامه است. اگر نویسنده محترم کمی بیشتر توجه می‌کردند متوجه می‌شدند که اصلاً مرحوم علامه چیزی را به امامیه نسبت نداده اند و با کمال ظرافت و ادب از کنار آن گذشته‌اند.

متن حاشیه مرحوم علامه را بار دیگر با هم مرور کنیم:

«أما الإمامية فهم تبعه أئمة أهل البيت عليهم السلام و حاشاهم عن القول بذلك و انك لا تجد حتى في خبر واحد صحيح منهم القول بأن مع الله الخالق لكل شيء خالقا آخر لا لذات و لا لفعل بالمعنى المتنازع فيه و هو الایجاد؛ بل الاخبار المتكاثرة يصرح بخلافه.»

آنچه در این عبارت آمده دو نکته است:

۱. امامیه پیروان ائمه علیهم السلام هستند.

۲. ائمه از این که به چنین نظری معتقد باشند میرا بوده و در هیچ روایت صحیحی چنین مطلبی از ایشان نقل نشده است که با خداوند خالق دیگری باشد، بلکه روایات فراوان بر خلاف آن حکم می‌کند.

در کجای این عبارت مطلبی به امامیه نسبت داده شده است؟!

گویا منتقد محترم پنداشته اند ضمیر «هم» در «حاشاهم» به امامیه باز می‌گردد و لذا سیل اعتراضات را بر علامه و «عشاق» ایشان بسته‌اند، غافل از اینکه به قرینه ضمیر «هم» در «منهم» که یقیناً به ائمه بر می‌گردد، ضمیر اول هم به ائمه باز می‌گردد. و اگر غیر از این بود باید سیاق عبارت در ضمیر دوّم تغییر می‌کرد و مثلاً می‌فرمودند: « لا تجد حتى في خبر واحد صحيح من أئمتهم»

به گمان نگارنده این مسأله واضح‌تر از آنست که بر مثل منتقد محترم که هم از علم ادب بهره وافی دارند و هم خود را در مسند قضاوت میان هواداران علامه طباطبائی و هواداران علامه مجلسی نشانده‌اند مخفی بماند و سزاوار بود ایشان در مقام نقد به این مسأله ساده نیز توجه می‌کردند.

آنچه در عبارت علامه طباطبائی موجود است، فقط آنست که ایشان نظراًئمه اهل بیت علیهم‌السلام را صراحةً نقل نموده‌اند و درباره نظر امامیه کاملاً سکوت کرده‌اند.

از قضا مرحوم علامه در حاشیه بعدی خود نیز در صفحه بعد دقیقاً همین نکته را مراعات نموده‌اند. مرحوم مجلسی در صفحه بعدی پس از نقل کلام بهمینار می‌فرماید: «قد بینا ما هو الحق عند الفرقة المحقة سابقاً» و علامه طباطبائی در ذیل آن مرقوم فرموده‌اند:

« و مراده أن الله سبحانه خالق للذوات، و الإنسان خالق للافعال؛ و انما قال بذلك من قال فرارا عن محذور الجبر فوقع في محذور التفويض و قد أشرنا في الحاشية السابقة أن مذهب أئمة أهل البيت خلاف ذلك»

در اینجا نیز مرحوم علامه مجلسی را در اسناد این رأی به امامیه تکذیب نفرموده، بلکه به صراحت فرموده: «قد أشرنا في الحاشية السابقة أن مذهب أئمة أهل البيت خلاف ذلك» یعنی حاشیه سابقه بیان مذهب ائمه اهل بیت علیهم‌السلام بود نه بیان نظر امامیه در طول تاریخ.

پس اصل تمام اعتراضات منتقد محترم بی‌اساس است.

البته شاید سؤال شود چرا علامه طباطبائی به این شکل مطلب را به اجمال واگذار نموده و نظر صریح امامیه را بیان نکرده‌اند؟ پاسخ این سؤال در ضمن مباحث آتیه خواهد آمد.

نکته دوم:

وقتی از اعتقاد شیعه امامیه صحبت می‌شود، دو گونه بحث ممکن است:

۱. بحث از تاریخ اعتقادات امامیه در بستر زمان و مکان؛ در این نوع بحث باید انواع عقائد را رصد نموده و گردآورد.

۲. بحث از اعتقاد امامیه به عنوان پیروان اهل بیت علیهم‌السلام؛ یعنی کسانی که معیار صدق و کذب اعتقاد را آیات قرآن و روایات قابل استناد اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانند.

جایگاه امثال مرحوم مظفر وقتی کتاب «عقائد الامامیه» را می‌نگارند، جایگاه دوم است و در آن به اعتقادات برخی از امامیه که بر خلاف مسلمات روایات اهل بیت علیهم‌السلام است، اعتنائی نخواهد بود.

مرحوم علامه مجلسی در عبارت خود گزارشی از اعتقاد امامیه و معتزله ارائه داده‌اند که از جهت تاریخی خالی از سداد نیست؛ ولی مشکل اینجاست که اعتقاد امامیه بما هم امامیون؛ یعنی از آن حیث که پیروان ائمه هستند، هرگز نمی‌تواند آن اعتقادی باشد که شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهم اجمعین بدان اعتقاد داشته‌اند و آنچه این بزرگواران فرموده‌اند - نه فقط در این باب، بلکه در بسیاری از ابواب معارفی - مخالف صریح آیات و روایات اهل بیت علیهم‌السلام است. اصولاً عقل‌گرایی افراطی حوزه بغداد سبب شد که در حوزه‌های فراوانی، روایات اعتقادی مورد کم‌لطفی قرار گرفته و عقل‌ظنی و ناقص جای آن را پر نماید که شرح این غصه جای دیگری دارد.

مرحوم علامه طباطبائی در حاشیه خود بر خلاف تصوّر منتقد محترم، اصلاً مرحوم علامه مجلسی را تکذیب نکرده‌اند و هیچ تعبیر تکذیب‌گونه‌ای در کلام ایشان نیست؛ بلکه فقط فرموده‌اند امامیه بما هم امامیون چنین اعتقادی نباید داشته باشند؛ چون ائمه ایشان هرگز چنین چیزی نفرموده و چنین اعتقادی نداشته‌اند.

اگر منتقد محترم در وجه آمدن این عبارت «أما الإمامية فهم تبعه أئمة أهل البيت عليهم السلام» بیشتر تأمل می‌کردند، مراد علامه روشن‌تر می‌شد. اگر علامه از جایگاه اول سخن می‌فرمود و در مقام شرح تاریخی عقائد امامیه بودند نیازی به این عبارت نبود و آوردنش لغو می‌شد. فن فهم متن اقتضاء می‌کند که به تمام جوانب

سخن یک بزرگ‌التفات کنیم تا نظر وی را از منتش به شکل صحیح دریابیم و عجلانه چیزی را به وی نسبت ندهیم.

نکته سوم:

چرا مرحوم علامه به جای گزارش صریح نظر امامیه از چنین تعبیری استفاده کرده‌اند؟ اصلاً چرا ایشان در اینجا حاشیه زده و مطلبی را بدین شکل مرقوم فرموده‌اند، با اینکه به دقت این حاشیه هیچ تکذیبی هم نسبت به بیان علامه مجلسی در این جهت ندارد؟

سرّ مسأله آنست که بحارالأنوار دائرة المعارفی از احادیث شیعی است که پس از نشر آن مورد استفاده و استناد دیگران نیز قرار گرفته و آن را منبع شناخت شیعه و عقائد امامیه قرار می‌دهند.

سزاوار است که در چنین دائرةالمعارفی اگر گزارشی از یک اعتقاد در تاریخ شیعه ارائه می‌شود، در کنارش به شفافیت و وضوح توضیح داده شود که اعتقاد شیعه از آن حیث که پیروان ائمه علیهم‌السلام هستند، چنین نیست و ائمه علیهم‌السلام با این عقیده مخالف می‌باشند.

علامه نخواستند به صراحت بیان کنند که چنین اعتقاد باطلی در ظواهر الفاظ جمعی از امامیه وجود دارد، بلکه از کنار این مسأله به سکوت گذشته‌اند و فقط فرموده‌اند اعتقاد ائمه اهل بیت علیهم‌السلام چنین نیست.

نکته چهارم:

آیا عقیده مزبور شرک ظاهر است یا نه؟ آیا مرحوم علامه طباطبائی شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و علامه مجلسی و ... را - نعوذ بالله - به بت‌پرستان و ابولهب و ابوسفیان و هند آکله‌الاکباد ملحق نموده‌اند؟

برای روشن شدن این مسأله باید بانیم که شرک ظاهر و جلی در برابر شرک باطن و خفی استعمالات متعددی دارد که در اینجا مجال پرداختن به همه آنها نیست و در آن اصطلاح ثابت و مستقری به چشم نمی‌خورد، ولی در این میان دو استعمال یا اصطلاح مشهورتر است که در نزد محقق محترم با هم خلط شده است.

استعمال اول: گاه شرک اعتقادی را که گوینده اگر بخواهد اعتقادش را ابراز کند، به آن نفوه می‌کند شرک جلی و ظاهر و شرک عملی و قلبی را شرک خفی و باطن گویند. شرک خفی شرکی است که در اعماق قلب رسوخ کرده و انسان بدون آن که به آن باور داشته باشد، بر طبق آن رفتار می‌کند که به آن شرک در طاعت نیز گویند.

در این اصطلاح وصف شرک به جلی و ظاهر خالی از تسامح بوده و صفت حقیقی شرک است؛ یعنی شرکی که خودش بر زبان آشکار شده و فقط در اعماق قلب پنهان و مخفی نیست.

اصطلاح اصلی شرک جلی و خفی که از عرفاء مأثور است، معمولاً قریب به همین اصطلاح است و در برخی کتب حکمی نیز به همین نحو به کار می‌رود. لذا در بسیاری از کتب عرفانی شرک خفی را همان ریا می‌شمارند.

روشن است که طبق این اصطلاح شرک جلی مستلزم کفر نیست؛ زیرا چه بسا به انکار ضروری منجر نشود.

استعمال دوّم: گاه به شرکی که مناط کفر و ارتداد شخص باشد شرک جلی گویند و به شرکی که مناط کفر نباشد شرک خفی و به عبارت دیگر شرکی که انکار ضروری دین است شرک جلی و ماسوای آن را شرک خفی گویند. در این اصطلاح جلی صفت شرک به اعتبار متعلّق آنست؛ یعنی شرکی که مصداق شرک بودن آن آشکار است، و شرک خفی آن شرکی است که مصداق شرک بودن آن خفی است، چه خود آن شرک خفی و پنهان باشد و چه صاحب آن به آن تفوّه نموده و آن را آشکارا بیان نماید.

معلوم است که علامه طباطبائی معتزله را از فرق مسلمانان می‌دانند و هیچ شکی در جریان احکام اسلام بر آنان ندارند، پس باید بفهمیم منظور ایشان از شرک ظاهر، اصطلاح دوّم (که معمولاً در آن از اصطلاح «شرک جلی» استفاده می‌شود، نه «شرک ظاهر») نیست، بلکه منظور ایشان همان اصطلاح یا استعمال اوّل است.

یعنی اعتقاد به اینکه خالق افعال خود بندگان باشند و ادله عمومیت خلق الهی تخصیص بخورد، شرکی آشکار است که نه فقط در اعماق قلب گوینده آن وجود دارد، بلکه در لسان نیز صاحب آن به آن معترف بوده و تفصیلاً به آن معتقد است.

پس آن همه هیاهو و سر و صدا که در متن منتقد محترم آمده خالی از وجه است و علامه هیچ جسارتی به کسی ننموده‌اند.

اعتقاد معتزله واقعاً شرکی ظاهر است که منحصر در مقام عمل و قلب نیست و ایشان به این عقیده مشرکانه متظاهر می‌باشند ولی این شرک هیچ مشابهتی با شرک ابوسفیان و ابو لهب و هند لعنة الله علیهم ندارد که منتقد اسامی ایشان را ردیف نموده و با شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و علامه مجلسی مقایسه نموده است. « نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ قَضَاءِ السُّوءِ! »

ای کاش منتقد محترم قبل از این همه اعتراضات، کمی در اصطلاح به کار رفته در کلام مرحوم علامه تأمل می‌فرمودند!

تذکّر: در نسخه مطبوعه بحار حاشیه مرحوم علامه طباطبائی در انتهای عبارت « و ذهب الإمامية و المعتزلة إلى أن أفعال العباد و حركاتهم واقعة بقدرتهم و اختيارهم فهم خالقون لها » درج شده است؛ ولی شاید محل اصلی حاشیه در انتهای عبارت: « و ما في الآيات من أنه تعالى خالق كل شيء و أمثالها فيما مخصص بما سوى أفعال العباد » باشد؛ چون تاکید اصلی مرحوم علامه در المیزان (ج ۱، ص ۹۹ - ۱۱۰؛ و ج ۹، ص ۱۹۱ - ۱۹۸) و دیگر مواضعی که این بحث را طرح فرموده‌اند بر بطلان قول به تخصیص خالقیت الهی است که همان وجود خالق غیر از الله تعالی «مع الله» باشد، اما خالقیت طولی قابل ارجاع به علل معده است و مرحوم علامه نیز با تفسیری خاص آن را در آثارشان می‌پذیرند.

نکته پنجم:

ظواهر الفاظ بزرگان متکلمان امامیه چون شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ الطائفه طوسی همان نظریه تفویض است که در روایات به شدت رد شده و در برخی از روایات (طبق بعضی از تفاسیر) آن را سبب کفر شرعی نیز شمرده‌اند و برخی از فقهاء نیز قائل به آن را مطلقاً کافر شمرده‌اند.

ولی حق آنست که فقهاء و متکلمان امامیه اگرچه در مقام اعتقاد تفصیلی به این عقیده باطل لب گشوده‌اند ولی در مقام اعتقاد اجمالی چه بسا به علت تعلق خاطر به مکتب و مرام اهل بیت علیهم‌السلام از آن مبرا و منزّه باشند و در هر صورت هیچ اعتراضی بر این بزرگان نیست، چون تصوّر دقیق امر بین الامرین بسی پیچیده‌تر از آنست که از علمای قرون چهارم و پنجم توقع فهم دقیق آن باشد. مرحوم حاج آقا رضا همدانی فقیه بزرگ و محقق در رد کلام کاشف الغطاء که همه تفویضیان را کافر شمرده است، می‌فرماید:

«فما عن كاشف الغطاء- من أنه عدّ من إنكار الضروريّ القول بالجبر و التفويض - في غاية الضعف، كيف! و عامّة الناس لا يمكنهم تصوّر أمر بين الأمرين- كما هو المرويّ عن أئمّتنا - حتّى يعتقدوا به، فإنّه من غوامض العلوم بل من الأسرار التي لا يصل إلى حقيقتها إلا الأوحديّ من الناس الذي هداه الله إلى ذلك. أ لا ترى أنّك إذا أمنت النظر لوجدت أكثر من تصدّي من أصحابنا لإبطال المذهبين لم يقدر على التخطّي عن مرتبة التفويض و إن أنكره باللسان حيث زعم أنّ منشأ عدم استقلال العبد في أفعاله كونها صادرة منه بواسطة أنّ الله تعالى أقدره عليها و هيأ له أسبابها، مع أنّه لا يظنّ بأحد ممّن يقول بالتفويض إنكار ذلك. و الحاصل: أنّ هذا المعنى- بحسب الظاهر- عين القول بالتفويض، مع أنّ عامّة الناس تقصر إفهامهم عن أن تتعقّل مرتبة فوق هذه المرتبة لا تنتهي إلى مرتبة الجبر.

لكنّ هذا في مقام التصوّر التفصيلي، و إلا فلا يبعد أن يكون ما هو المغروس في أذهان عامّة أصحابنا خواصهم و عوامهم مرتبة فوق هذه المرتبة، فإنّهم لم يزلوا يربطون المكوّنات بأسرها من أفعال العباد و غيرها في حدودها و بقائها بمشيئة الله تعالى و قدرته من غير أن يعزلوا عنها عن التأثير حتّى يلزم منه بالنسبة إلى أفعال العباد الجبر، أو يلتزموا بكون المشيئة من أجزاء عنها حتّى يلزمه الإشراك و الوهن في سلطان الله تعالى. و هذا المعنى و إن صعب تصوّره و الإدعان به لدى الالتفات التفصيلي، لما فيه من المناقضة الظاهرة لدى العقول القاصرة، لكنّه إجمالاً مغروس في الأذهان، و مآله- على الظاهر- إلى الالتزام بالأمر بين الأمرين بالنسبة إلى معلولات جميع العلل من أفعال العباد و غيرها. و كيف كان فلا ينبغي الارتياح في أنّه ليس شيء من مثل هذه العقائد- التي ربما يعجز الفحول عن إبطالها مع مساعدة بعض ظواهر الكتاب و السنّة عليها- إنكاراً للضروريّ، و الله العالم.» (مصباح الفقيه، ج ۷، ص ۲۹۷ و ۲۹۸)

مرحوم علامه نیز در بحث از تاریخ تفکر اسلامی اشاره نموده‌اند که طریق بحث متکلمان امامیه (در مباحثی چون حسن و قبح و قدر و تفویض) به طریق معتزله نزدیک بوده و این مسأله سبب شده برخی طریق آن دو را یکی بیندارند، ولی چنین نیست، چون امامیه در حال تحت تأثیر روایات اهل بیت علیهم‌السلام هستند و این روایات با مذاق معتزله اصلاً هماهنگ نیست. (المیزان، ج ۵، ص ۲۷۹)

نتیجه:

از آنچه گذشت روشن شد که نه علامه طباطبائی چیزی را به امامیه نسبت داده‌اند تا نسبتشان اشتباه باشد و نه کفری را به بزرگان شیعه منتسب نموده‌اند تا جسارتی صورت گرفته باشد و تمام آنچه برادر عزیز در مقاله خود نگاشته‌اند ناشی از غفلت از ظرائف کلام مرحوم علامه و تعجیل در قضاوت و کم‌دقتی در اصطلاحات است.

دیگر نیازی به توضیح نیست که از این حاشیه پرمغز و عمیق علامه - که شرح آن را باید در مباحثی دیگر دنبال کرد - نمی‌توان پی‌بدان برد که ایشان در ساحت علوم نقلی تتبعشان کم بوده یا جسارت و اهانتی به کسی کرده‌اند یا «پندار و توقع خام برخی از عشاق آن مرحوم مبرور در دفاع از این حواشی که به دریغاگوئیهای افراطی پرداخته‌اند مبتنی بر آن بوده که در همین تعالیق و حواشی موجود به دیده تحقیق ننگریستند» بلکه بالعکس منتقدان علامه و آنانکه در مقابل این حواشی ایستادند و سد طریق نمودند در حواشی به دیده تحقیق ننگریستند و حجاب غفلت یا تعصب آنان مانع خیری کثیری از شیعه شد.

حاشیه دوم:

ناقد محترم در نقد یکی دیگر از حواشی حضرت علامه گفته‌اند:

«از بن ، یکی از وجوه بارز در رجحان بسیاری از ایستارهای جست و جوگر سختکوشی چون علامه مجلسی بر امثال علامه طباطبائی ، همان تتبّع فراخ دامنه آن بزرگ در موارد مکتوب اسلام ، خاصه مواردی روائی ، است ، که نوع دیگران از آن محروم بوده اند ...

نمونه ای دیگر و بمراتب ساده تر ، از پیامدهای همین عدم احاطه و قَلْبِ تَتَبُّعِ را ، در تعلیقه ای دیگر از همان حواشی و تعلیقات بحار الأنوار بنگریم :

در بحار الأنوار (۱/ ۲۱۸) روایتی ضعیف السند آمده است از این قرار :

« مَنْ أَنْهَمَكَ فِي طَلَبِ النَّحْوِ سَلِبَ الْخُشُوعَ ».

علامه مجلسی - طاب ثراه - ، ذیل این روایت فرموده است :

« بیان : الظاهر أنّ المراد علم النحو ، ولا يُنافي تجدد هذا العلم والاسم ، لعلمه عليه السلام - بما سيتجدد ، ويحتمل أن يكون المراد التوجه إلى قواعد النحو في حال الدعاء .

والنحو في اللغة : الطريق والجهة والقصد . و شيء منها لا يُناسبُ المقام إلا بتكليف تام . » (بحار الأنوار ، ۱/ ۲۱۸).

مرحوم علامه طباطبائی در تعلیقه ای بر بیان علامه مجلسی - رضوان الله علیهما - گفته است :

«الظاهر أنّ المراد بالنحو ، هو الطريق ، لو صحّ الخبر ، والمراد به الاشتغال بالعلم عن العمل » (همان ، ۱/ ۲۱۸ ، هامش)

می نویسم :

عَلَمَةُ طِباطِبَائِي ، بِرْخِلَافِ مَرْحُومِ مَجْلِسِي ، بِه مَعْنَايِ لَعْوِي « نَحْو » گَرَائِيْدِه و با این کار- که به تَعْبِيرِ مَجْلِسِي ، مُسْتَلْزَمِ تَكْلُفِي تَامِ اسْت_ ، مَعْنَائِي اَخْلَاقِي از عِبَارَتِ بِيْرُونِ كَشِيْدِه كِه با مَقُولَةُ « نَحْوِ » اِصْطِلَاحِي / «عِلْمِ عَرَبِيَّتِ » نَسْبَتِي نَدَارْد ، و در این صورت ، مَأْثُورَةُ مَوْرِدِ بَحْثِ بِه «عِلْمِ عَرَبِيَّتِ» رَاجِعِ نَبُودِه ، مَعْنَائِي عَامِ خَوَاصِدِ دَاشْت . لِيك چُنِيْن مِي نَمَایِد كِه بِإِجْمَالِ ، هَمَانِ بَرْدَاشْتِ عَلَمَةُ مَجْلِسِي -أَعْلَى اللهُ مَقَامَه - رَاجِحِ بَاشْد ؛

یعنی : مقصود از « نَحْو » در این مقام ، عِلْمِ عَرَبِيَّتِ / شِناخْتِ زَبَانِ عَرَبِي بَاشْد ، نِه مُطْلَقِ طَرِيقِ و رَاه .

مُؤَيِّدِ اِيْنِ بَرْدَاشْتِ ، نَظِيْرَةُ اِيْنِ رِوَايَتِ خَاصِي اسْت در اَخْبَارِ عَامَه .

در كَنْزِ الْعُمَالِ (۳ / ۵۶۳ ، ش ۷۹۲۲) مِي خَوَانِيْم : « مَنِ اِنْهَمَكَ فِي طَلَبِ الْعَرَبِيَّةِ سُلِبَ الْخُشُوعَ ».

بَعِيْدِ مِي دَانِم هِيچِ صَاحِبِ ذَوْقِ سَلِيْمِي بَگُويِد كِه اِيْنِ رِوَايَتِ رَا با اَنِ پِيْشِيْنِ نَسْبَتِي نِيْسْت . گُويَا يَكِي از اِيْنِ دُو رِوَايَتِ نَقْلِ بِه مَضْمُونِ دِيْگَرِي اسْت ؛ و مُسْتَبْعَدِ نِيْسْت كِه در اَصْلِ " الْعَرَبِيَّةِ " بُودِه بَاشْد و پِساَن تَر و با شُيُوعِ اِصْطِلَاحِ « نَحْو » ، اَن رَا بِه " النَّحْو " بَرگَرْدَانِيْدِه بَاشْنْد .

در اِيْنِ صِوْرَتِ ، مَانِعِ مُسْتَحْدَثِ بُوْدِنِ اِصْطِلَاحِ " نَحْو " و بُعْدِ اَنِ از لِسَانِ حَدِيْثِ نَبَوِي و زَمَانَةُ نُبُوْتِ نِيْز كِه عَلَمَةُ مَجْلِسِي بَدَانِ اِلْتِفَاتِ فَرْمُودِه ، و البتَّه وَجْهِ اِسْتِخْلَاصِي هَمِ از اَنِ بِه دَسْتِ دَادِه اسْت ، دِيْگَرِ در مِيَاَنِ نَخَوَاصِدِ بُوْد .

نقد و بررسی:

در اِيْنِجَا نِيْز نَكْتَه‌اي كِه قَبْلِ از هَر چِيْز رَخ مِي نَمَایِد اَنَسْت كِه اِصْلِ اشْكَالِ بَر مَرْحُومِ عِلْمِ طِباطِبَائِي خَالِي از وَجْهِ اسْت . مَرْحُومِ عِلْمِ در اِيْنِ حَاشِيَه اِصْلًا در مَقَامِ تَفْسِيْرِ اِيْنِ رِوَايَتِ نِيْسْتَنْد تا اِيْنِ اِعْتِرَاضَاتِ بَر اِيْشَانِ جَائِي دَاشْتِه بَاشْد .

تَوْضِيْحِ اَنَكِه مَرْحُومِ مَجْلِسِي در اِيْنِ رِوَايَتِ پِنْدَاشْتِه اَنْد كِه لَفْظِ «نَحْو» در اِصْلِ رِوَايَتِ وَارِدِ شُدِه و از نَفْسِ حَضْرَتِ رَسُوْلِ اَكْرَمِ صَلِيَ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با هَمِيْنِ لَفْظِ وَارِدِ شُدِه اسْت . اشْكَالِي كِه فُورًا بِه ذَهْنِ مِي رَسْدِ اَنَسْت كِه اِيْنِ اِصْطِلَاحِ در عَصْرِ نَبَوِي وَجُودِ نَدَاشْتِه اسْت . مَرْحُومِ مَجْلِسِي خُودِ مَتَذَكَّرِ اِيْنِ اشْكَالِ بُوْدِه و بَرايِ فَرَارِ از اَنِ اِدْعَا فَرْمُودِه : « لا يُنَافِي تَجَدَّدَ هَذَا الْعِلْمِ وَالْإِسْمِ ، لِعِلْمِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِمَا سَيَتَجَدَّدُ »

رُوشِنِ اسْت كِه اِيْنِ سَخْنِ بَسِيَارِ دُورِ از مَذَاقِ اِحَادِيْثِ اسْت و فَرْدِ اَشْنا با مَذَاقِ اِحَادِيْثِ نَبَايِدِ چُنِيْنِ سَخْنِي بَگُويِد . چُونِ عِلْمِ غِيْبِ مَعْصُومِيْنِ سَبَبِ نَمِي شُود كِه اِيْشَانِ با لَفْظِي سَخْنِ بَگُويَنْد كِه مَعْنَايِ اَنِ در اَنِ زَمَانِ مَفْهُومِ نِيْسْت ، و بَر فَرَضِ اِيْنِ وَجْهِ در الفَاطِي كِه بَعْدًا سَاخْتِه مِي شُود مَقْبُولِ اِفْتِدِ در الفَاطِي چُونِ «نَحْو» كِه در عَصْرِ نِصُوصِ مَعْنَائِي دِيْگَرِ دَارْد بِيْشِ از حُدِّ بَعِيْدِ بُوْدِه و مُسْتَلْزَمِ اِعْرَاءِ بِه جَهْلِ و بِه گَمْرَاهِي اِفْكَانْدِنِ مُسْتَمْعِيْنِ اسْت .

علاوه بر آنکه با وجود معنائی دیگر برای لفظ در عصر نصوص که حمل لفظ ولو با مجاز بر آن ممکن باشد، هرگز ظهوری برای آن لفظ در معنای حادث پس از عصر ورود حدیث منعقد نخواهد شد و لذا صدور آن حدیث به این قصد لغو است و از متکلم حکیم چنین چیزی متوقع نیست.

این مسأله طبق قواعد محاوره و اصول علم اصول بیش از حد آشکار است و واقعاً از مرحوم علامه مجلسی تعجب است که چرا چنین وجه مستبعد و قبیحی را اختیار فرموده است و عجیب‌تر سخن منتقد محترم است که این سخن ناهموار مرحوم مجلسی را دال بر فضل ایشان دانسته است!

حق اینست که در این نوع روایات، یا روایت را رد کنیم یا بر نقل به معنا یا بر همان معنای لغوی عصر نصوص حمل نمائیم.

مرحوم علامه با کمال ادب در ذیل کلام علامه مجلسی فرموده‌اند: «الظَّاهِرُ أَنَّ الْمُرَادَ بِالنَّحْوِ ، هُوَ الطَّرِيقُ ، لَوْ صَحَّ الْخَبَرُ ، وَالْمُرَادُ بِهِ الْإِشْتِغَالُ بِالْعِلْمِ عَنِ الْعَمَلِ»

مرحوم علامه نفرموده‌اند که این حدیث را باید چنین تفسیر کرد، بلکه فرموده «لو صحَّ الخبر» (بر فرض آنکه نقل درست باشد) یعنی بر فرض آنکه این لفظ در عصر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد شده باشد؛ چنانکه مرحوم مجلسی فرموده است، باید آن را حمل بر معنای لغوی نمود، نه معنای اصطلاحی متاخر. معلوم است که مراد از صحت خبر صحت سندی رجالی نیست، بلکه درستی در نقل حدیث با همین الفاظ است که علامه مجلسی پنداشته‌است.

علامه طباطبائی با این عبارت کوتاه اشاره نموده که سخن مرحوم مجلسی «لَا يُنَافِي تَجَدُّدَ هَذَا الْعِلْمِ وَالْإِسْمِ ، لِعِلْمِهِ-عَلَيْهِ السَّلَام - بِمَا سَيَتَجَدَّدُ» خالی از اتقان است.

ولی تکلیف نهائی این حدیث چیست؟ مرحوم علامه در این باب قضاوتی نفرموده است.

پس کلام مرحوم علامه رد یک احتمال بسیار غلط در کلام مرحوم مجلسی است و واقعاً حق با مرحوم علامه طباطبائی است و این حاشیه نشان می‌دهد که مرحوم علامه طباطبائی در فهم روایات خیلی موفق‌تر از مرحوم علامه مجلسی هستند.

اما منتقد محترم احتمال داده‌اند که مراد از حدیث همان علم ادب عربی باشد و حدیث نقل به معنا باشد و این احتمال فی نفسه احتمال وجیهی است، ولی چه ربطی دارد به ترجیح حدیث‌شناسی علامه مجلسی بر حدیث‌شناسی علامه طباطبائی؟!

مرحوم علامه مجلسی هیچ سخنی از نقل به معنا نموده و بر اساس احتمال نقل به لفظ آن سخن را گفته است که این احتمال خیلی دور از شأن آن علامه بزرگوار است و مرحوم علامه طباطبائی فرموده بر فرض احتمال نقل به لفظ، باید حدیث را حمل بر معنای لغوی کرد، گرچه خالی از تکلف نباشد.

حقیر هرچه تأمل می‌کنم نمی‌فهمم چگونه منتقد محترم این مثال را شاهی برای این مدعا آورده‌اند که: «از بُن، یکی از وجوه بارز در رُجحان بسیاری از ایستارهای جُست و جوگرِ سَخْتکوشی چون عَلامَةُ مَجْلِسِ بر اَمثالِ عَلامَةُ طِباطِبائِی، همان تَتَبُّعِ فَرَاخُ دَامَنَةُ آن بُزُرگ در مَواریثِ مکتوبِ اِسلام، خاصه مَواریثِ رِوائِی، است، که نوعِ دیگران از آن محروم بوده‌اند» و «باری، تَوَجُّه به اِحتمالِ اَقْرَب، در فَهْمِ رِوائِی، در گِرُو اُنسِ دیرپای با این مَواریثِ مَرُوئِ و نَظَرِ پیوسته در نَظائِرِ تَعابیرِ رِوائِی مِیراثِ مَأثور است؛ نعمتی که اَمثالِ عَلامَةُ مَجْلِسِ از آن حَظَّ وافر داشتند و هَمین ایشان را در « فَهْمِ اَخْبَار » (به اصطلاح : « فَهْمِ الحَدِیث ») بسیار توانا می ساخت.»

اگر این حدیث را دلیلی بر ترجیح مرحوم علامه طباطبائی بر علامه مجلسی در فقه الحدیث بشمریم و بلکه دلیلی بر ضعف مرحوم علامه مجلسی در مباحث اصولی و استظهاراتی که نیازی به تنقیح مبانی در باب وضع و استعمال دارد، سزاوارتر است تا آنکه آن را شاهد بر فقه الحدیث ایشان بشماریم و حقاً بیان منتقد محترم درباره مرحوم مجلسی ذمّ بما یشبه المدح است.

تَتَبُّعات حدیثی مرحوم علامه طباطبائی

منتقد محترم از مجموع مسائل خواسته‌اند نتیجه بگیرند که علامه طباطبائی در فن حدیث و نقلیات کم‌تتبع بوده‌اند و لذا گاهی در فهم احادیث به مشکل دچار شده‌اند. ایشان دو شاهد در این باره در نقد خود آورده بودند که هر دو باطل بود.

اما از جهت تاریخی نیز این سخن قابل پذیرش نیست. فعالیت‌های تتبعی حضرت علامه در احادیث به شکلی است که نه فقط فقها و حکما از آن بی‌بهره‌اند، بلکه محدثان نیز به ندرت این مقدار تتبع در احادیث ندارند. نگارنده در اینجا به نقل عباراتی از کتاب تفسیر قرآن به قرآن در این باب بسنده می‌کند:

«تسلط علامه بر احادیث بسیار عجیب است و استدلال ایشان در رسائل خود به احادیث متنوع که در کتب مختلف و ابواب گوناگون پراکنده‌است شاهد صدق آن می‌باشد. ایشان در میان مجموعه فعالیت‌های علمی خود وقت فراوانی را صرف کار با احادیث نموده که کم نظیر است.»

از جمله:

- ۱. ایشان به علت شدت اهتمام به حدیث همراه با برخی دیگر از اعظم (برخی از ای اعظم عبارتند از حضرات آیات: میلانی، اردوبادی، حجت کوه‌کمری، سید صدرالدین جزایری، ر.ک: دیدگاه‌های علمی آیه‌الله العظمی میلانی ص ۸) در طول هشت سال یک دور کامل متناً و سنداً قسمتی از نسخه وسایل الشیعه خود را با نسخه اصل شیخ حر و قسمتی دیگر از آن را با نسخه‌ای که با واسطه با خط مرحوم شیخ حر تطبیق شده بود، تصحیح نمودند و این تلاش ارزشمند ایشان سبب شد که در طبع اول وسایل‌الشیعه که مشتمل بر بیست جلد بود و مصححان کتاب به نسخه‌های معتبر دسترسی نداشتند، کتاب بر اساس نسخه مرحوم علامه طباطبائی طبع شود و در عمل همه بزرگان و فضایی که از طبع بیست جلدی وسایل سال‌ها استفاده کرده‌اند

مدیون زحمات آن مرحوم می‌باشند. (وسایل الشیعه (ط ۲۰ جلدی)، ج ۱، مقدمه، ص ک) این تلاش مرحوم علامه نشان از توجه بسیار زیاد ایشان به احادیث دارد.

• ۲. مرحوم علامه قبل از ورود به تفسیر المیزان چون اعتقاد داشتند که تفسیر صحیح مبتنی بر تسلط به روایات است سه دور بحار الأنوار را مطالعه فرموده‌اند. (زمهر افروخته، ص)

• ۳. و چون گمان می‌فرمودند شاید موفق به تفسیر کامل قرآن نشوند مشغول نگاشتن تفسیر موضوعی بر اساس روایات گشتند که محصول آن رساله‌هایی چون «توحید» و «اسماء» و «وسائط» و «انسان قبل الدنيا» و «انسان في الدنيا» و «انسان بعد الدنيا» است که هر يك در تفسیر آیات و روایات وارده و حلّ دقائق و ظرائف آن حقاً اعجاب برانگیز است. [۱]

• ۴. و همچنین قبل از ورود به تفسیر المیزان به جهت اهتمام بسیار به روایات، ابتدا به تفسیر روایی پرداختند تا آنجا که تفسیری نگاشتند روایی به نام «البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن» که در آن همراهی و توافق روایات اهل بیت علیهم السلام را به خوبی اثبات نمودند.

• ۵. علاوه بر این ایشان حدود ده سال به تدریس احادیث معرفتی بحار مشغول بوده‌اند و چندین جلد از بحار را از بدو تا ختم و از جمله ابواب توحید و معاد را برای عده‌ای از فضلا تدریس نموده‌اند. (حضرت علامه حسن‌زاده آملی مدظله از کسانی هستند که در این درسها شرکت می‌نموده‌اند (رک: گفتگو با علامه حسن‌زاده آملی، ص ۱۲۴ و ص ۲۷۸). روشن است که درس حضرت علامه با حضور کسانی مثل علامه حسن‌زاده آملی تنها قراءت احادیث نبوده‌است بلکه مشتمل بر تحقیق و تعمق است.)

• ۶. گذشته از این امور بحث‌های روایی علامه در تفسیر در طول تاریخ شیعه بی نظیر است و المیزان را می‌توان بهترین تفسیر روایی شیعه نامید، زیرا برخلاف اخباریان که در تفاسیر روایی به سند روایات عنایتی ندارند و در مقام تفسیر و شرح روایات نیز بر نمی‌آیند، علامه در بحث‌های روایی اولاً به قوت و ضعف سند عنایت دارند و ثانیاً روایات نبوی اهل تسنن را نیز نقل می‌کنند و ثالثاً به بررسی دلالتی آن می‌پردازند که تحقیقات ایشان در عرصه تفسیر احادیث تفسیری و بررسی آن در تاریخ شیعه بی‌نظیر است و رابعاً میزان مطابقت آن با قرآن را می‌سنجند. مجموعه این امور سبب شده‌است تفسیر المیزان مشتمل بر بهترین تفسیر روایی قرآن کریم نیز باشد.»

آری تسلط روائی مرحوم علامه را از تألیفات قیّمشان نیز می‌توان فهمید که محتاج شرح و بسطی مفصل است.

تتبعات حدیثی مرحوم علامه مجلسی

اما مرحوم علامه مجلسی، نگارنده به حق عظیم ایشان بر شیعه و حدیث شیعه معترف است و همواره ثناگو و دعاگوی ایشان بوده و بر روح پرفتوحشان رحمت می‌فرستم و بسیاری از ساعات عمر خود را بر سر سفره

بحارالانوار ایشان گذرانده ام، ولی با این همه ایشان نیز در فن حدیث چنانکه صاحب نقد وانمود نموده‌اند نیستند.

بگذریم از آنکه بیانات بحار و مرآةالعقول در باب مسائل اعتقادی تا آنجا که نقل از میرداماد و شیخ بهاء و صدرالمتألهین و فیض و گاه علامه والدشان یا برخی دیگر از حکما و عرفاست، ارزشمند است ولی چون از آن می‌گذرد به شرح لغات و تجزیه و ترکیب عبارات منحصر شده و گاهی که ایشان از خود نظری می‌دهند آثار ضعف و بیگانگی با بحثهای عمیق قرآن و عترت در آن آشکار است.

آنچه اکنون مهم است آنکه بیانات مرحوم مجلسی از جهت حدیث‌شناسی و فقه‌الحدیثی و درایه نیز پر است از مطالب قابل نقد و برداشتهای ناصواب و احتمالات سست و دقت نکردن در اشباه و نظائر حدیث و أحياناً اشتباهات فاحشی که نظیر آن را حقیر در آثار علامه طباطبائی هرگز ندیده‌ام. البته به گمان نگارنده چنین اشتباهات فاحشی از مرحوم علامه مجلسی با آن همه فعالیت‌های علمی و اجتماعی طبیعی است ولی برخی از این مطالب آن قدر سست است که بعضی بزرگان احتمال داده‌اند این بیانات تألیف برخی از طلاب مبتدی بوده و امکان ندارد از خود مرحوم مجلسی باشد و البته اگر باب این احتمالات باز شود هر اشتباهی را در تألیف هر بزرگی می‌توان نسبت به برخی از اصاغر طلبه داد والله العالم.

مرحوم حاج میرزا ابوالفضل طهرانی در شفاء الصدور به مناسبتی می‌فرماید:

«و مجلسی علیه الرحمة احتمال داده که بجای «سز» «شیء» باشد و معنی ثواب نداشتن گریه آن است که او را ثواب محدودی نیست. و این به غایت بعید است، بلکه شایسته نیست ذکر او در کتاب علمی و حق همان معنی اول است که از خود آن علامه نیز استفاده شده و در ثواب الاعمال همین حدیث به تغییر یسیری روایت شده و می‌گوید:

فقال انشدنی کما ینشدون یعنی بالرقه. و در آخر حدیث می‌گوید: و من ذکر الحسین عنده فخرج من عینیه مقدار جناح ذباب کان ثوابه علی الله و لم یرض له بدون الجنة.

و مراد از هر دو حدیث که فرمودند: لا کما تنشدون یا انشدنی کما تنشدون، این است که علی الظاهر أبو هارون به رعایت ادب حضور امام علیه السلام شعر را بی‌تغییر لحن و اختلاف صوت خواند و آن حضرت فرمودند به وضع نوحه‌گری و با رقت چنانچه خودتان می‌خوانید و در کربلا نزد قبرش مرثیه می‌کنید بخوان.

و از غرایب این است که مجلسی علیه الرحمة لفظ بالرقه را در بحار به فتح ضبط کرده و رقه را حمل کرده بر قرائی چند که در عراق در غربی بغداد و بر کنار فرات در وسط دیار ربیعہ واقع شده‌اند و از این قبیل تصحیفات لفظیه و معنویه در بیانات بحار که واقع شده موجب ظن آن است که این بیانات از خود آن محدث نحیر و ناقد بصیر نباشد، چه پایه آن علامه عالی مقام صد مرتبه بالاتر از آن است که این گونه اشتباه واضح و خطای ظاهر از او صادر شود. و الله اعلم» (شفاء الصدور، ج ۲، ص ۲۸۵)

و سپس در حاشیه دو مورد را از «اوهام بحار» (به تعبیر خود) نقل نموده و در نهایت فرموده:

«هذا ممّا لا ینبغی صدورہ من اصاغر الطلبة فإنہ من مضحکات الثکالی و لایجوز لعاقل فضلاً عن فاضل نسبتہ إلى ذلک الحبر النحریر و الناقد البصیر و اللہ العالم».

غرض تتبع عیوب اعظم نیست، غرض آنست که نه مرحوم علامه مجلسی در چنان اوجند و نه مرحوم علامه طباطبائی در چنین حسیض و اگر بنا به مقایسه منصفانه باشد، به سختی می‌توان علامه مجلسی را بر علامه طباطبائی ترجیح داد، اگر عکس آن از واضحات نباشد.

علامه طباطبائی و علم رجال

اما اینکه منتقد محترم فرموده:

« در این حواشی و تعلیقات ، نشان چندان از عیارسنجی دانشورانۀ میزان اعتبار مآثورات و داوری درباره پایۀ صحت انتساب روایات دیده نمی شود . یعنی این موضوع بسیار مهم و بررسی‌دنی که همانا جداسازی عت و سمین و سره و ناسره ی روایات بحارالأنوار است ، وای بسا در نگاه نخست ، و پیش از هر چیز دیگر، در روند تحشیۀ انتقادی حدیثنامه ای فراع دامنۀ چون بحار مورد انتظار باشد ، چندان مورد اهتمام مرحوم علامۀ طباطبائی - فؤدس سره - نبوده است .

شاید اگر کسی با نظر به دیگر آثار آن عالم ربّانی و سالک روحانی مدعی شود که آن مرحوم ، از بن ، اهل چنّین اهتمامهائی نبوده است ، و ای بسا آزمودگی بسنده نیز در این باره نداشته است ، پُر بیراه نگفته باشد .

این سخن نیز دور از انصاف است. زیرا اگر مراد نقد سندی است که :

اولاً مرحوم علامه بنا به پرداختن جهات درایتی احادیث داشته‌اند نه جهات روایتی؛ چون مسؤولیت جهات سندی احادیث اصالةً بر عهده محققان بحار بوده و عملاً نیز ایشان در حواشی به این امر پرداخته‌اند

و ثانیاً مرحوم علامه به علت اعتقاد به عدم حجّیت خبر در غیر مسائل فقهی و عملی روایات را کمتر نقد سندی می‌کنند؛ چون در نزد اهل اصول معلوم است که چنین کاری نفعی ندارد، مگر در جائی که بخواهیم از روایات از باب تجمیع قرائن استفاده کنیم که میزان قوت سند در میزان قرینیت اثرگذار است.

و اگر مراد آنست که ایشان اصلاً به نقد روایات و میزان صحت انتساب آن نپرداخته‌اند، این سخن صحیح نیست و ایشان بر اساس تدقیق در محتوی مکّرر به بررسی ارزش و عیار روایات پرداخته‌اند.

و در هر صوت برداشت ناقد محترم درباره ناآگاهی آن بزرگمرد از علم رجال مقرون به صحت نیست. مرحوم علامه علاوه بر آنکه هشت سال کامل در درس فقه آیه‌الله نائینی شرکت جسته و چندی نیز به درس آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی رفته‌اند، به شکل مستقل در نزد مرحوم آیه‌الله حجت کوه‌کمره‌ای رجال خوانده‌اند که در زندگی خودنوشتشان نیز اشاره شده است. (بررسی های اسلامی، ج ۱، ص ۲۰)

باری داستان تلخ تعطیلی حواشی علامه طباطبائی بر بحار الأنوار با این مختصر سخنان تمام نمی‌شود و باید بررسی ابعاد این فاجعه را به مقالات و نوشته هائی مفصل موکول کرد.

نتیجه

- عجالةً نگارنده را تصوّر را بر آنست که خواننده محترم از خواندن نوشته حاضر به این نتایج رسیده باشد:
۱. کارنامه عملی مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله علیه نشان می‌دهد ایشان در تتبع در احادیث تلاشهایی نموده‌اند که به ندرت در میان علمای شیعه چنین تلاشهایی انجام شده است و نسبت دادن ایشان به قلت تتبع از قلت تتبع است.
 ۲. مرحوم علامه مجلسی علی رغم حق بزرگی که بر ما در تدوین و گردآوری احادیث دارد، گذشته از آنکه در فنّ درایت و فهم احادیث عمیق معرفتی اتقان کافی را ندارند، در فنّ فقه الحدیث و درایه در احادیث عادی نیز از امثال علامه طباطبائی برتر و فراتر نیستند، و اشتباهات فاحشی دارند که امثال آن در آثار علامه طباطبائی یافت نمی‌شود.
 ۳. انتقادات منتقدین حواشی علامه طباطبائی معمولاً ناشی از تعجیل در قضاوت، کم دقتی و غفلت از ظرائف، ناآشنائی با اصطلاحات فنی و امثال آن و گاه تعصب نسبت به مرحوم علامه مجلسی است.
 ۴. علامه طباطبائی در دو حاشیه مزبور نه نسبت اشتباهی به کسی داده و نه اهانتی به کسی کرده بودند و اساس انتقادات منتقد محترم ناشی از سوء برداشت از فرمایش ایشان بود.